موج خون!

در شماره گذشته خواندید که زندگی یک زن و مرد به خاطر عدم تفاهم و دور شـدن از روابط عاطفی باعث بروز اختلافات غیر قابل حل شد و مرد خانه به تلفن های همسرش مشکوک شد و ... .

مـژگان توی اتاقش به خواب رفته بود و پسـرم نیز مشغول بازی بود. به سراغ همسرم رفتم و آرام او را بیدار کردم و گفتم: چرا وقتی گوشی‌ات را برداشتم این حرکت زشـت را انجام دادی و مرا به شـک و تردید انداختی؟ او سـرش را پایین انداخت و جواب داد؛ مدتی است که فردی مزاحمم می‌شـود و پیشـنهاد دوستی می‌دهد. می‌خواسـتم موضوع را به تو بگویم اما وقت نداشـتی حرف هایم را بشـنوی. من با شنیدن این حرف از کوره در رفتم و گفتم: پس هر وقت من سرم شلوغ باشد تو هر کاری که از دستت برآید انجام می‌دهی؟ چشمم روشن! این را بدان که از این لحظه از داشتن تلفن همراه محروم هسـتی و اگر ببینم با تلفن صحبت می‌کنی با چاقو به حسـابت می‌رسـم. مژگان لبخنـدی زد و گفت: تمام لحظاتی که با تو باشم هیجان‌های منفی در زندگی‌مان جریان دارد و هیچ وقت نخواستی نیم من بشوی! خوب است حالا دست بزن هم پیدا کرده‌ای و تهدید به مرگ می‌کنی! خب، درستش نیز همین است کسی که پول و مقـام دارد هـر کاری می‌تواند انجام بدهد. حدود نیم ساعت از این گفت‌وگو گذشـت و مژگان مرا صدا زد و گفت: امشـب خانه خاله‌ام دعوت هستیم آماده شو به میهمانی برویم تا روحیه‌مان عوض بشود. من بلافاصله حرفـش را قطع کردم و گفتم: چنـد بار به تو بگویم از این خاله زنک بازی‌ها بدم می‌آید. حوصله ندارم به خانه خالـه‌ات بیایم و چرت و پرت‌های جمعی را گوش کنم که همه فکر و عقلشـان، نوک بینی‌شـان است. تو اگر می‌خواهی بروی با آژانس برو. آن شب همسرم به همراه پسـرم به میهمانی رفتند و ساعت حدود یک شب بود که بازگشـتند. مرد جوان نفس عمیقی کشید و افزود: روز بعـد من مرخصی گرفتم و اعصابم خیلی خرد بود. نزدیک ظهر یکی از دوسـتان قدیمی مژگان به خانه ما آمد و من که سرم بشدت درد می‌کرد به داخل اتاقم رفتم تا کمی اسـتراحت کنم اما لحظه‌ای که شنیدم مژگان بـا تلفن صحبت می‌کند خونم به جوش آمد و با ضربه چاقو او را زخمی کردم. مژگان تا یک قدمی مرگ پیش رفت و خدا واقعا رحم کرد چون اگر چند دقیقه دیرتر به بیمارسـتان رسیده بود جان خودش را از دست می‌داد. نمی‌دانم چرا این کار را کردم اما حالا واقعیت‌هایی برایم روشن شده است که اگر کمی با تامل و تفکر به مسائل زندگی خود نگریسته بودم آنها را روشن و واضح می‌دیدم و نیاز نبود در گرداب زندگی گرفتار شـویم. من اشتباه کردم و می‌خواهم زندگی خود را از نو بسازم اما...!

مژگان که از این حادثه، جان سالم به در برده است در گفت‌وگو با خبرنگار پلیس گفت: همسـرم از روزی که گرفتار وسوسـه و حرص و طمع شد من و بچه‌ام را نمی‌دید و فکر می‌کرد برای رسیدن به خوشبختی باید بهترین‌ها را داشت در صورتی که ما بهترین‌ها (سلامتی، امنیـت و جوانی) را داشـتیم و از آن غافل مانده بودیم. مـن از چندی قبل تصمیم گرفتم کاری بکنم تا او مرا ببیند، وقتی لباس‌های زیبا می‌پوشم، به آرایشگاه می‌روم یا دکوراسیون خانه را تغییر می‌دهم. حتی غذای مورد علاقـه‌اش را می‌پزم تا توجه نشـان دهد و ببیند من و پسـرش هم در زندگی او هسـتیم. ولی افسوس که او عواطف و احساساتم را به مسخره می‌گرفت. با هیچ یک از اقوام رفت و آمد نمی‌کرد و خودش را یک سر و گردن بالاتر از دیگران می‌دید. من هیچ خیانتی به همسـرم نکرده‌ام و هیچ وقت تعهدی که به شوهر و فرزند دارم را فراموش نخواهم کرد و از همه اینها مهم‌تر حاضر نیستم نجابت و پاکی خودم را زیر پا بگذارم و در پیشگاه خداوند سـرافکنده بشوم. اما از چندی قبل در حضور او گوشی تلفن را دستم می‌گرفتم و مسخره بازی در می‌آوردم. آن روز هم با تلفن دوستم الکی صحبت می‌کردم تا ببینم عکس العمل او چیست که ناگهان عصبانی شد و با چاقو مرا مجروح کرد. دکتر علیرضا نبی، مشاور خانواده معتقد اسـت: این حادثه تاسـفبار می‌تواند زنگ خطری برای تمام زوج‌هایی باشـد که تنها گناه آنان، ضعف شناخت لازم نسبت به یکدیگر اسـت. آیا واقعا چگونه مردی با تحصیلات عالیه و دارای فرزند، آنچنان باید از همسرش متنفر بشـود که او را با چاقو مجروح کند؟ در پاسخ به این سـوال باید بگوییم شناخت نداشتن نسبت به روح و روان همسـر باعث ارتکاب خطا در واکنش نسبت به کنش‌های او می‌شود. وی افزود: ما باید مدیریت بحران را جدی بگیریم و آنرا بیاموزیم و زنان جامعه نیز باید مطالعه خود را نسبت به جنس مردان افزایش دهند و بدانند که در حقیقت مرد دارای چه ساختار روحی و روانی است؟ وی خاطرنشان کرد: خواندن سرگذشت‌های اینچنینی چه تاثیری می‌تواند داشته باشـد؟ بی شک خانواده‌ها باید بدانند اینگونه سرگذشـت‌ها می‌تواند بسیار موثر و بازدارنده باشـد. به طور مثال اگر یک مرد بداند گفتن الفاظ محبت‌آمیز به افراد مونث خانه باعث ایجاد فضای اعتماد به نفس و آرامش در خانواده می‌شود، قطعاً بارها از این جملات زیبا برای مخاطب قرار دادن مادر، همسر، دختر یا خواهر خود استفاده می‌کند. فاطمه(س)، علی(ع) را اینگونه صدا می‌فرمودند: «آقای من»... و امام علی (ع)، حضـرت فاطمه زهرا (س) را با نام دخت پیامبر خطاب می‌کردند. فاطمه(س) حسنین را اینگونه صدا می‌فرمودند «ای نور دیدگانم! ای میوه دلم». وی خاطرنشـان کرد: ابراز احساسات پاک زن و شوهر نسبت به همدیگر باعث ایجاد فضای محبت و احترام می‌شود و حاصل این فضای زیبا، فرزندانی سـالم و مفید به حال جامعه خواهد بود. «از اسـتادی شنیدم که می‌گفت: مردی پیش من آمد و گفت استادا! من همسـرم را دوست ندارم، چه کنم؟ من گفتم دوستش داشته باش...! آن مرد فکر کرد من متوجه جمله او نشدم و بار دیگر سوالش را تکرار کرد و من هر ۲ بار همان پاسخ را به او دادم. در نهایت در حالی که عصبانی شـده بود به او گفتم دوست عزیز! دوست داشتن یک فعل است نه احساس!» آری واقعیت همین است؛ دوست داشتن را باید تمرین کرد، چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید...! آفرین به خانمی که همین حالا گوشی تلفن را بردارد و با احساس تمام به همسرش بگوید: «خدا قوت عزیزم...!» و درود به مرد شجاعی که همین حالا گوشی تلفن را بردارد و با عشق به همسرش بگوید: عزیزم، به داشتن تو افتخار می‌کنم.

پایان

حق سکوت برای پنهان ماندن راز تیرخلاص

مرد میلیاردر در محل اصابت تیر خلاص را نشان می‌دهد

گروه حوادث: مزدور آدمکش وقتی قربانی میلیاردرش به طور معجزه‌آسایی از شلیک‌های توطئه‌آمیز زنده ماند حق سکوت گرفت تا خود را گم و گور کند.

چهره‌نگاری متهم قبل از دستگیری

این مرد اجیر شده بود تا یک مرد ثروتمند را بکشد

در حالی کـه طراحان این جنایت نافرجام خود را بی‌گناه دانسته و مرد فراری را محکوم می‌کردند ۴ سال طول کشید تا پلیس پایتخت خود را به پشت در مخفیگاه وی برساند.

□ **شب وحشت**

شامگاه ۲۷ آذرماه سال ۸۵ سرایدار و کارکنان سردخانه بزرگ زرین‌دشـت در حوالی کردان کرج با شـنیدن صدای کوبیده شـدن در، هراسان و شتابزده خود را به آن رساندند. وقتی در باز شد مردی با سر و صورت خون‌آلود سرایدار را به عقب هل داد و با رفتن به داخل در را بست و همان لحظه خود را در برابر کارگرانی عصبانی که هر کدام وسیله‌ای برای مقابله در برابر مهاجمان احتمالی به دست گرفته بودند، دید. سرایدار وقتی مـرد را غرق در خون دید و احتمـال داد وی در برابر خونریزی تسـلیم مرگ شود، قلم و کاغذی به دست گرفت، اسـم و مشخصات وی و کسـی که به سمت سر و صورتش شلیک کرده اسـت را پرسید. مرد به سختی گفت که علی است و عاملان شلیک را نیز معرفی کرد. دقایقی بعد علی که مشـخص نبود چه سرنوشتی دارد به درمانگاهی در نزدیکی کردان کرج انتقال یافت و با وجود اینکه شرایط بدی داشت با بستگان و دوستانش تماس گرفت تا اینکه وی در بیمارستانی در شـمال پایتخت تحت درمان قرار گرفت. تیم پزشکی در اتـاق جراحی با اصابت ۲ گلوله به فک سـمت چپ نزدیک شقیقه و چشم و دیگری به پشت سر مواجه شدند که گلوله‌ها به‌خاطر نوع عملکرد با ورود به بدن – ۲ ضامنه بودن – منفجر شده بودند و تکه‌های مرمی در همه جای سر و صورت علی دیده می‌شدند. متخصصان که با زنده ماندن معجزه‌آسای مرد میلیاردر مواجه شده بودند پس از ساعت‌ها جراحی وی را از مرگ حتمی نجات دادند.

□ **توطئه‌جنایت**

همزمـان با درمـان این مرد، پلیـس در تحقیقات خود پـی برد که نجات یافته مرد میلیاردری اسـت که در جزایر قنـاری رسـتوران‌های زیادی دارد و در سـفر بـه ایران نیز سرمایه‌گذاری‌هایی داشته و در یکی از همین اقدامات مالی‌اش در دام توطئه گروهی آشنا گرفتار شده است. علی که خود نیز باور نمی‌کرد زنده مانده باشد وقتی از بیمارستان مرخص شد پیش روی بازپرس روشن از شعبه سوم دادسرای امور جنایی تهران قرار گرفت و ادعاهای تکاندهنده‌ای را مطرح کرد. مرد جوان گفت: از سال‌ها پیش عده‌ای را می‌شناختم که در زمینه میوه‌فروشـی فعالیت داشتند. آنها ۴ برادر بودند که هر کدام کاری می‌کردند؛ یکی جعبه‌ها را جمع می‌کرد و می‌فروخت، دیگری با فرغون میوه به در خانه ما در خیابان ظفر می‌آورد و همین موجب آشنایی ما شد. چند سالی نگذشته بود که آنها از من خواستند پولی میلیونی در اختیارشان قرار دهم تا مغازه‌ای بخرند، بدون چشمداشت به بهره پول آن را به این برادران دادم و به اسپانیا رفتم. وقتی بازگشتم پولم را پس دادند. از آن به بعد با هم شریک می‌شدیم، آنها زمین و خانه‌ها را با پول من می‌خریدند، دوندگی‌ها برای آنان بود و سرمایه‌گذارشان من بودم تا اینکه به راه‌اندازی فروشـگاه‌های زنجیره‌ای ساندویچ پرداختند و من در خرید یک کارخانه کالباس‌سـازی با آنان همکاری کردم.

وی افزود: رابطه کاریمان خوب بود تا اینکه آنها برای خرید یک کارخانه که دستگاه‌های ویژه شمش‌سازی نیز داشت به من پیشنهاد سرمایه‌گذاری دادند، قرار شد یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون تومان پول بدهم و آنها همین مقدار چک بدهند و بعد از ۲ ماه با فروش کارخانه به قیمت روز در سـود آن شـریک باشیم. بعد از این کار من به اسپانیا بازگشتم و در تماس‌های تلفنی شنیدم آنها نمی‌خواهند کارخانه را بفروشند به‌خاطر همین پولم را خواستم تا جایی که تهدید کردم به طرح شکایت و اجرا گذاشتن چک‌هایشان دست بزنم. در این مرحله بود که جاوید تغییر روش داد و در تماس با من که به ایران بازگشته بودم خواسـت چک وی را بازگردانده و در ازای آن چک‌های تازه‌ای به صورت اقساط بگیرم، باز پذیرفتم و وی به دفتر کارم آمد. در آنجا برخلاف همیشه که تا چک مرا نمی‌گرفت چکی نمـی‌داد، وی یک چـک ۹۰۰ میلیون تومانی و بقیه پولم را چک‌های ۵۰ میلیونی داد و رفت. ۲ روز بعد خواست با هم به دفتر کارش در کردان کرج برویم تا ۲۰۰ میلیون تومان نقد بدهد و ۴ چک ۵۰ میلیونی را از من بگیرد.

□ **تیرخلاص**

علـی درباره روز حادثه گفت: روز قرارمان که رسـید من سـوار بر خودروی پرادو از پارکینگ درآمدم. جاوید جلوی در ساختمان بود و با بیان اینکه خودرو آورده خواست من با پژو ۲۰۶ آنها بروم وقتی از پرادو پیاده شـدم یادم رفت چک‌ها را بردارم و در صندلی جلوی پژو نشسـتم و راه افتادیم. جاوید دقیقا پشت سرم نشسته بود. راننده پسری به نام مهدی بود که پدرش را نیز می‌شناختم و پشت صندلی راننده مردی بود که برای نخستین‌بار او را می‌دیدم و «امید» صدایش می‌زدند. راننده مضطرب بود و برخلاف همیشـه که جاوید بذله‌گویی می‌کرد این بار به سوالاتم نیز پاسخ‌های کوتاهی می‌داد و در جاده که می‌رفتیم مهدی به اندازه‌ای پریشان بود که به جاده فرعی کارخانه نپیچید و من گوشـزد کردم که مسیر اشتباه است و جاوید نیز خواست بازگردد و این در حالی بود که مهدی بارها به کارخانه رفته بود. وقتی بازگشتیم سرعت خودرو حدود ۲۰ کیلومتر بود، ناگهان از سمت چپ احساس درد شدیدی در صورتم کرده و با شتاب زیادی به شیشه در خوردم که کاملا شکست. بعد با تصور اینکه راهزن‌ها در تاریکی شب به سمت خـودرو تیراندازی می‌کنند، فریادی کشـیدم اما بوی باروت داخل خودرو پیچیده بود سریع در را باز کرده و خودم را بیرون انداختم. روی زمین افتاده بودم که جاوید و امید بالای سـرم آمدند و جاوید تیرخلاص را به سرم شلیک کرد. بعد جیب‌هایم را گشتند انگار به دنبال چک‌ها بودند وقتی خودروی دیگری به ما نزدیک شد آنها ترسیده و پا به فرار گذاشتند. وی در ادامه گفت: نمی‌دانستم چه کنم، در وسط جاده ایستادم یک پراید نزدیک شد و جلوی پایم ایستاد وقتی خواستم در آن را باز کنم انگار ترسـیدند و فرار کردند، همه جا را تار می‌دیدم تا اینکه چشمم به نورافکن سردخانه افتاد هرچه توان داشتم به پاهایم دادم و خودم را به سردخانه رساندم.

□ **ادعاهای بی‌گناهی**

وقتی راز این جنایت نافرجام فاش شد و کارآگاهان اداره یکم پلیس شنیدند برادران جاوید با نجات معجزه‌آسای علی به این بهانه که با حکم دادستان وی به‌خاطر مهدورالدم بودن باید کشته می‌شـد و الان اگر رضایت بدهد دست از سرش خواهند برداشت، به بررسی‌های ویژه‌ای دست زدند و به احکام جعلی به همراه دسته چک سرقتی‌ای که آخرین‌بار جاوید از آن برای پرداخت بدهی‌اش استفاده کرده بود، دست یافتند. دستگیری جاوید، مهدی و امید در دستور کار ویژه قرار گرفت تا اینکه ۲ تن از آنان به دام افتادند و امید با اسم واقعی «آیت» فراری شد. جاوید که خود را در برابر اتهام اقدام به قتل می‌دید در بازجویی‌ها ادعای بی‌گناهی کرد و گفت: امید، یک سی‌دی فروش در کارخانه است. روز حادثه وی همراهمان بود تا با هم برای پرداخت ۲۰۰ میلیون تومان علی به کارخانه برویم. در مسیر ناگهان به سمت علی شلیک کرد. او می‌خواست ما را نیز بکشـد که نتوانست وقتی ما از دستش فرار کردیم پژو را برداشت و فراری شد. مهدی نیز با تایید ادعاهای همدستش خود را بی‌اطلاع از حادثه و جزئیات آن نشان داد اما با به دست آمدن این اسـناد جعلی و اسلحه ساخت کشور چکسلواکی بازپرس جنایی تهران آن دو را مجرم شناخت و با قرار بازداشت موقت در بازداشت نگه داشت.

□ **حق‌سکوت**

در برابر ادعاهای این ۲ مرد، علی نزد تیم تحقیق پرده از راز حق سـکوت تیرانداز فراری برداشت. مرد میلیاردر گفت: در چند روز گذشته امید با موبایلم تماس گرفته و حرف‌های عجیبی زده است. وی می‌گوید که برادر جاوید پس از حادثه در قـراری به وی ۲ میلیون تومان پول داده اسـت تا خود را گـم و گور کند و این در حالی بوده که امید طبق قرارشـان باید در ازای قتل من ۵۰ میلیون تومان پول می‌گرفت. وقتی کارآگاهان پی بردند که امید در تماس با قربانی‌اش سعی دارد خود را پشیمان نشان دهد تا رضایت بگیرد احساس کردند این مزدور آدمکش خودش در خطر است و شاید همدستان وی بخواهند با انداختن همه جزئیات توطئه مرگبار به گردن وی، دست به جنایت خاموشی زده و امید را نیز به قتل برسانند. از این رو، چهره‌نگاری ضعیفی از امید به دست آمد و تصویر وی در روزنامه‌ها منتشر شد تا خودش در جریان خطری هولناک باشد. هیچ سرنخی از مزدور فراری به دست نیامد تا اینکه پس از گذشت سال‌ها و اصرار جاوید و مهدی به بی‌گناهی آنان با سپردن وثیقه سنگین آزاد شدند.

□ **ناگفته‌های هولناک**

کارآگاهان اداره یکم هنوز در تعقیب امید بودند. بررسی‌ها نشان می‌داد وی با ترک تهران به کرمانشاه و کردستان پناه برده اسـت تا اینکه ۴ سـال بعد ردپایی از مزدور فراری در تهران به دسـت آمد و پلیس مخفیگاه وی را شناسایی کرد. امید که تصور داشـت دیگر تحت تعقیب نیست روز جمعه ۲۸ خردادماه سـال‌جاری از سوی کارآگاهان دستگیر شد و تحت بازجویـی قرار گرفت. این مرد که از زندگی زیرزمینی خسـته شده است به بازپرس روشن گفت: جاوید طراح قتل علی بود و من باید ۵۰ میلیون تومان پول می‌گرفتم، ما حتی یک گالن اسید خریده بودیم تا پس از جنایت جسد علی را بسوزانیم تا شناخته نشود. وی افزود: تصورمان این بود که علی کسـی را در جریان رفت و آمدهایش نمی‌گذارد و با خیالی آسـوده وی را به خارج از تهران کشـاندیم، وقتی تیراندازی کردیـم با دیـدن خودرویی فرار کرده و بی‌خیال سـوزاندن جسدش با اسید شدیم و وقتی فهمیدیم زنده مانده است همه وحشت کردیم و در نقشه‌ای قرار شد من فراری باشم و پول خوبی بگیرم اما نمی‌دانستم جاوید و مهدی می‌خواهند همه کارها را به گردن من بیندازند. آنها از من می‌خواستند هیچ‌گاه به تهران نیایم و سر و کله‌ام پیدا نشود. زندگی سختی داشتم از خود جاوید می‌ترسیدم چرا که احتمال می‌دادم من را هم سر به نیست کند.

□ **گفت‌وگو با مرد میلیاردر**

علی به خبرنگار «وطن‌امروز» گفت: نقشه ماهرانه‌ای بود اما خدا نخواست من بمیرم، برای قتل من اسلحه خریده بودند، از کوچه مروی چک سرقتی تهیه و حتی حکم جعلی تهیه کرده بودند. الان که دقیق می‌شوم می‌بینم چقدر ضرافت به خرج داده‌اند حتی اگر می‌مردم خواهرم می‌دانست من با جاوید به سمت کردان کرج رفته‌ام و آنان تصورات اشتباهی داشتند. وی افزود: امید در تماس تلفنی با من می‌گفت گول خورده است و می‌خواسـت رضایت بدهم و الان خوشحالم با دستگیری وی واقعیت‌ها فاش شده است. بنا به گزارش خبرنگار جنایی «وطـن امروز»، تحقیقات از مزدور فراری ادامه دارد و پرونده همدستان وی نیز وارد مرحله تازه‌ای شده است.

۲ متهم که در حال شناسایی طعمه‌های خود هستند.

گیشه زن هنگام واردشدن به بانک

همدست گیشه زن در بانک را برای فرار حامد باز نگه‌داشته است.

گیشه زن هنگام خروج از بانک

۷ پسر شرور وارث تبهکاری برادران

گـروه حوادث: ۷ پسـر تبهکار وقتی برادرانشـان در جریان فعالیت شـبکه کیف‌قاپی روانه زندان شـدند با تشکیل باند سـازمان یافته‌ای وحشت را به خیابان‌ها بازگرداندند.

این دزدان تازه‌کار در بانک‌ها به کمین می‌نشستند و با گیشه‌زنی پول میلیونی زیادی به جیب زدند.

روز ۲۲ اسفندماه سال گذشته ماموران گشت کلانتری ۱۱۶ مولوی در خیابان شوش به رفتارهای جوان موتورسواری مظنون شدند و دستور ایست دادند.

در بازرسی از جوان ۲۳ ساله با نام «حامد» ماموران یک چاقو و ۲ میلیون و۴۰۰ هزار تومان پول به دسـت آوردند و برای تحقیقات در زمینه ادعاهای عجیب وی، این جوان را به کلانتری انتقال دادند.

هنوز این پسـر لب به اعتراف باز نکرده بود که مردی نگران و وحشت‌زده به کلانتری مولوی رفت و ادعا کرد وقتی داخل بانک شعبه سلمان بود ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان وی از سوی جوانی قاپیده شده و وی پا به فرار گذاشته است و چون همه ترسیده بودند کسی نتوانست کاری برای گرفتن این دزد بکند.

وقتی این مالباخته حامد را در اتاق افسران دید بدون هرگونه تردیدی او را دزد پول‌هایش شناخت و فریاد زد: این همان دزد داخل بانک است.

با افشا شدن راز تبهکاری حامد این پسر با دستور دادیار شعبه اول دادسرای امور جنایی تهران در اختیار پایگاه ۷ پلیس آگاهی قرار گرفت و اعتراف کرد برادر یکی از اعضای باند کیف‌قاپی «مسـعود» اسـت که با زندانی شدن وی، «حسـام‌الدین» گروه تازه‌ای تشکیل داده اسـت و با ۶ دوستش که آنان نیز برادرانشـان و حتی دامادشان در باند مسـعود بوده و در زندان هستند باز به گیشه‌زنی دست زده‌اند.

بـا این اعترافات «امید»، «امیر»، «جهانگیر»، «جمـال»، «عباس» و«محمد» تحت تعقیب قرار گرفتند که ابتدا روز ۲۵ فروردین ماه «امید» که برادرزن یک کیف‌قاپ حرفه‌ای است در حالی که در فرار از صحنه سرقتی پایش شکسته و در خانه‌شان واقع در مهرشهر پنهان بود، دستگیر شد.

کارآگاهان در ادامه به شناسایی و ردیابی دیگر همدستان این ۲ گیشه‌زن که برخی نیز از سوی پایگاه‌های دیگر در بازداشت بودند پرداخته و همه ۷ پسر تبهکار را به دام انداختند.

این ۷ گیشه‌زن اعتراف کردند در محله‌های مختلف پایتخت، کرج، مهرشهر و ورامین با همین شیوه و قاپیدن پول از روی گیشه بانک‌ها دست به سرقت زده‌اند.

بنـا به گـزارش خبرنـگار جنایی «وطن‌امروز»، پـس از شناسـایی ۳۰ تن از مالباختگان اعضای این باند با توجه به گستردگی موقعیت جغرافیایی فعالیت آنان، رئیس پلیس آگاهی پایتخت از کسانی که با همین شیوه مورد دستبرد قرار گرفته‌اند خواست به پایگاه ۷ پلیس آگاهی مراجعه کنند.

۱۰ سال زندان برای توطئه در خلوتگاه شیطانی

گـروه حـوادث: گردانندگان خلوتگاه شـیطانی به بهانه میهمانی آشـتی‌کنان دختری با پسـر مورد علاقه‌اش، توطئه شـومی را طراحی کردند.دختر ۲۴ ساله به شوق دیدن «بردیا» پسر مورد علاقه‌اش که مدت ۲ ماه بود با هم قهر بودند همراه یکی از دوستانش پای در میهمانی گذاشـت غافل از اینکه ۲ دوست بردیا نقشه سیاهی در سردارند. خردادماه سال‌جاری دختر ۲۴ ساله‌ای به همراه دوستش به کلانتری تهران‌پارس مراجعه کرد و به افسر بازجو گفت: یک‌سال پیش با پسری به نام بردیا آشنا شدم. دوستی ما تا جایی ادامه پیدا کرد که تصمیم گرفتیم با هم ازدواج کنیم. اما چند وقت پیش بر سـر یک موضوع بچگانه با هم به مشـاجره پرداختیم و من به حالت قهر گوشی تلفن را قطع کردم. چند روزی گذشت اما بردیا با من تماس نگرفت. همچنان با هم قهر بودیم که یکی از دوستان او با من تماس گرفت. دوست بردیا که یکدیگر را بخوبی می‌شناختیم به من گفت که متوجه قهر ما شده و قصد دارد ما را آشتی دهد. وی با حرف‌هایش مرا فریب داد. دختر جوان افزود: حرف‌های دوست بردیا را باور کردم. وقتی از من خواست که فردا برای دیدن پسر مورد علاقه‌ام به جلوی در خانه وی بروم پذیرفتم. به شوق دیدن بردیا با دوستم تماس گرفتم تا هر ۲ در سر قرار حاضر شویم. آن روز همراه دوستم به خیابانی در تهران‌پارس رفتیم. وقتی به جلوی در خانه دوست بردیا رسیدم با او تماس گرفتم. وی گفـت که بردیا داخل خانه نشسـته و در انتظار من است. به همین خاطر مرا به داخل خانه دعوت کرد و گفت پس از حل اختلاف‌ها و کدورت میهمانی آشتی‌کنان را جشن خواهیم گرفت! دعوت او را پذیرفتم و همراه دوستم به داخل خانه رفتیم اما همه حرف‌های پسر جوان دروغ بـود. ۲ دوسـت بردیا ما را مـورد آزاد و اذیت قرار دادند. پس از شکایت ۲ دختر جوان پرونده به شعبه ۷۷ دادگاه کیفری فرسـتاده شد و با دستور قاضی ساعی ۲ دوست خیانتکار بازداشـت شدند و تحت محاکمه قرار گرفتند. ۲ پسر جوان اقرار کردند که وقتی متوجه شدند بردیا و دختر مورد علاقه‌اش در حالت قهر به سر می‌برند، نقشه کشـیدند تا دختر را به خلوتگاه شیطانی بکشانند و او را تسلیم نیت‌شوم خود کنند. گردانندگان خلوتگاه شیطانی با حکم ۵ قاضی عالیرتبه شعبه ۷۷ کیفری هر کدام باید ۵ سال پشت میله‌های سلول بمانند. قاضی ساعی، رئیس شعبه ۷۷ دادگاه کیفری در گفت‌وگو با خبرنگار «وطن امروز» گفت: جزئیات این پرونده باید درس عبرتی برای دختران ساده‌لوح باشد که به آسانی فریب نخورند.

◆◆◆

محاکمه‌جنایی برای یک مرگ در سربازخانه

متهم در جلسه دادگاه، چگونگی پرت شدن سرباز وظیفه را بازسازی کرد.

گروه حوادث: عامل سقوط مرگبار یک سرباز در آسایشگاه پای میز محاکمه رفت و خود را بی‌گناه دانست. ۲ سرباز وقتی در راه‌پله‌ها با هم درگیر شدند یکی از آنها سقوط کرد و به کام مرگ مرموزی فرو رفت. تحقیقات و شواهد نشان داد که او را به پایین پرتاب کرده‌اند و عامل قتل که با قرار وثیقه آزاد است، صبح دیروز در شعبه ۷۱ دادگاه کیفری پای میزی محاکمه رفت و به قضات گفت: من و «سجاد» دوست صمیمی بودیم و در لویزان خدمت می‌کردیم. وی افزود: چند روز پیش از حادثه تلفن همراهم را به صورت امانت در اختیار او قرار دادم اما وقتی سجاد(مقتول) آن را بازگرداند متوجه شدم شکسته است. به او اعتراض کردم و گفتم امانتدار خوبی نیسـتی. بر سر این موضوع با هم درگیر شدیم. در پاگرد بودیم که پایم به پله خورد. سجاد نیز در دستانش کتری آب‌جوش بود. به سمت او رفتم و دستانم را دور کمرش حلقه زدم تا آب‌جوش را روی من نریزد اما نمی‌دانم چطور شد که سجاد از راه‌پله‌هایی که حفاظ نداشـت، سقوط کرد. سجاد دوستم بود و مرگش فقط یک اتفاق بود. من در قتل هیچ نقشی نداشتم. عامل این سـقوط مرگبار با مقتول فرضی به بازسازی صحنه قتل پرداخت و در برابر قضات نشان داد که چطور با هم درگیر شده‌اند. پدر و مادر مقتول نیز خواستار اعدام عامل قتل پسرشان شدند. بنا به گزارش خبرنگار «وطن‌امروز»، قضات شعبه ۷۱ دادگاه کیفری بزودی حکم این پرونده را صادر خواهند کرد.

◆◆◆

سگ فانتزی دختری را به مخفیگاه مرد شیطان صفت کشاند

مرد شیطان‌صفت به بهانه در اختیار قرار دادن داروی ویژه سـگ، دختر جوانی را به خانه خود کشـاند و او را مـورد آزار و اذیت قرار داد. چندی پیش دختر جوانی به دادسرای جنایی تهران مراجعه کرد و مدعی شد که مرد جوانی او را مورد آزار و اذیت قرار داده است. دختر جوان گفت: چند روز پیش یک قلاده سگ فانتزی خریده بودم و آن را بـا خود به خیابان می‌بردم. روزی یک مرد جوان که خود را آشـنا با این نوع سگ‌ها معرفی می‌کرد از من خواسـت با او به خانه‌اش بروم تا دارویی برای بهداشـت سـگ به من بدهد. وی ادامه داد: با او همراه شـدم و به خانه‌اش رفتم اما بعد از ورود به خانه، او با تهدید مرا مورد آزار و اذیت قرار داد. مسـؤولان دادسـرای جنایی بعد از شنیدن اظهارات دختر جوان، دستور انجام تحقیقات لازم و شناسایی مرد مظنون را صادر کردند که مدتی بعد وی دستگیر و بعد از مواجهه حضوری با شاکی لب به اعتراف گشـود. قرار مجرمیت متهم در دادسرای جنایی تهران صادر و پرونده به دادگاه کیفری استان تهران ارجاع داده شد که هفته آینده در شعبه ۷۷ و به ریاست قاضی ساعی، به آن رسیدگی خواهد شد.